

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۲۵

ولایت در احادیث قدسی

و بازتاب آن در برجسته ترین متون مثنوی عرفانی فارسی

* شاهرخ محمدبیگی

** اکبر صیادکوه

*** سیاوش نریمان

چکیده:

"ولایت" و "ولی" از محوری ترین و اساسی ترین واژه ها و اصطلاحات فرهنگ اسلامی، بویژه عرفان شیعی است. از قدیمی ترین متون اسلامی تا متاخرترین آن ها، به این موضوع پرداخته اند. رویکرد فراوان و توجه همه دانشمندان اسلامی و عارفان به این مقوله به سبب توجهی است که بدین موضوع در قرآن کریم و به تبع آن در گفتار حضرت پیامبر اسلام (ص) شده است

مقام ولایت از آن کسانی است که خداوند افعال و اوصاف بشری را از آن ها زدوده و به اوصاف الهی تبدیل کرده است. حضرت حق این طایفه را به مبارزه با هوای نفسانی نصرت داده و در کنف حمایت خود نگهداری می کند تا جایی که آنان را به عنوان دوست مخصوص خود برگزیده است. در این پژوهش، این موضوع از منظر احادیث قدسی در کتب عرفانی از قبیل کشف المحجوب، رساله قشیریه، مرصادالعباد و... مورد واکاوی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها:

ولایت، ولی، احادیث قدسی، هستی و اولیا، ملامت، تاویل، متون عرفانی.

* دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز

** دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز-نویسنده مسئول: s.nariman1344@gmail.com

پیشگفتار

از جمله واژه‌های محوری و ارجمند در مبانی و مباحث عرفان، به ویژه عرفان شیعی واژه‌ی ولایت و مشتقات آن نظیر اولیا و ولیّ است. ذر فرهنگ اسلامی مقام ولایت از آن کسانی است که خداوند افعال و اوصاف بشری را از آن‌ها زدوده و به اوصاف الهی مزین کرده است. حضرت حق، این طایفه را بر مبارزه با هواهای نفسانی نصرت داده و در کفّ حفظ خود نگه‌داری می‌کند تا جایی که آنان را به عنوان دوست مخصوص خود برگزیده است. در ادامه نظر می‌افکنیم بر اینکه "ولایت" چیست و "ولی" کیست.

راغب اصفهانی درباره‌ی ولایت می‌نویسد: «ولایت مشتق از ولی به معنای نزدیکی است به طوری که میان آن دو چیز نزدیک، حایلی دیگر نباشد خواه این قرابت و نزدیکی از نظر مکان و خواه در جهت دین یا صداقت و یا یاری و اعتقاد باشد» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ۵۷۰).

صادق گوهرین معتقد است ولایت: «در اصطلاح قیام بنده است به حقّ پس از فناى خود، یعنی فناى نفس. ولایت باز ایستادن و قیام بنده است به حقّ هنگام فنا شدن از خود، و این به تولّای حقّ است تا به نهایت مقام قرب و تمکین رساندش. و نیز: ولیّ کسی است که خدای تعالی او را برگزیند، ولایت دهد و از هرگونه خطا و زلل و گناهی محفوظش دارد» (گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۹: ۲۲۱).

جعفر سجّادی در کتاب "فرهنگ معارف اسلامی" آورده که: «ولایت مشتق از ولی است و در عرفان عبارت از قیام عبد است به حقّ در مقام فنا از نفس خود ... و: ولیّ کسی است که فانی از حال خود و باقی در مشاهده‌ی حقّ باشد و خود از نفس خود خبر ندارد و با غیر حقّ عهد و قراری ندارد» (سجّادی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۱۶۲).

بنابراین، اولیای خدا بنده‌ی فانی حقّ‌اند که در زمین مانند خضر پی خجسته به دستگیری و ارشاد خلق می‌پردازند. آنان به خاطر قرب به حقّ، دعایشان مستجاب و محبّ و محبوب

پروردگارانند. این مقوله در کتاب‌ها و منابع عرفانی بازتابی گسترده یافته است؛ به‌گونه‌ای که کمتر متن عرفانی را می‌توان مطالعه کرد که بحثی در این مقوله نداشته باشد. بی‌شک آمیختگی متون عرفانی؛ بویژه متون منشور عرفانی با مآثورات معصومین -علیهم‌السلام- به طور اعم و احادیث قدسی به طور اخص باعث خلود و جاودانگی و به تبع آن غنا بخشیدن به زبان و ادب فارسی شده است. اگر چه، حفظ، نشر و ترویج احادیث به عنوان راسخ‌ترین و محکم‌ترین سخن پس از قرآن کریم، توسط محدثین و دانشمندان علوم دینی به طور گسترده- ای متداول گردیده ولی عارفان و شاعران نیز در این زمینه، سعی کافی و وافیه عمل آوردند. عرفا و متصوفه مبانی اندیشه‌های عرفانی خود را بر اساس مفاهیم و مضامین غنی قرآن و احادیث استوار ساخته و در یک کلمه، عرفان خود را از قرآن و حدیث و سیره و سنت نبوی وام گرفتند. یکی از مقوله‌های مهم عرفان، ولایت است که بازتاب گسترده‌ای در متون عرفانی دارد.

برخی از احادیث قدسی بیش تر مورد توجه عارفان بوده که بارها و بارها در متون منشور و منظوم عرفان و تصوف، بدان‌ها استناد و استشهاد شده است. این احادیث، در حقیقت احادیثی- اند که با مشرب و مذاق فکری و اعتقادی صوفیان و عارفان، مطابقت و موافقت بیشتری داشته و آنان اصول اصلی مکتب و مشرب عرفانی خود را از این احادیث اخذ کردند.

از احادیث قدسی که در متون منشور و منظوم عرفانی بسامد کاربرد بیشتری را به خود اختصاص داده اند؛ حدیث قرب نوافل، کنز مخفی و حدیث انا عند المنکسرۃ قلوبهم و اولیائی تحت قبائی شایان یاد است. در این مقاله بیشتر به بازتاب حدیث " اولیائی تحت قبائی " در متن‌های منشور فارسی پرداخته ایم.

هجویری که از پیشگامان عرفان اسلامی به شمار می‌آید، در "کشف المحجوب" از ولایت به عنوان «قاعده و اساس طریقت و تصوف و معرفت» یاد کرده است (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۱۷). همچنین یحیی کبیر در *عرفان و معرفت قدسی* در باره‌ی جایگاه و منزلت این برگزیدگان حق چنین گفته است: اولیای خدا، گرچه در میان مردم زندگی می‌کنند اما روحی آسمانی دارند و به مقام قرب حق رسیده‌اند. یحیی کبیر معتقد است ولی به کسی گفته می‌شود که فانی در حق و باقی به وجود پروردگار بوده و از مقام فنا به مقام بقا رسیده است. اوصاف بشری او در وجود ربّانی محو شده و صفات انسانی و بشری‌اش به صفات الهی مبدل گردیده باشد (کبیر، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

اولیا، بنده‌ی مطلق خدایند و در ذات باری تعالی فانی و به حیات و قدرت و سمع و بصر و اراده و کلام او باقی‌اند. اینان واسطه‌ی فیض و برکت و حلقه‌ی اتصال میان خالق و مخلوق-اند. هر فیض و رحمتی که از حقّ به اهل زمین نازل می‌شود به یمن وجود ایشان است و تقرب و اتصال مخلوقات به حضرت حقّ نیز به واسطه‌ی این اولیا است. زمین خدا هیچ‌گاه از حجت و ولیّ خالی نیست که گفته‌اند:

"لَوْ لَا الْوَلِيُّ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا": اگر حجت خدا نبود، زمین اهل خود را می‌بلعید (کلینی رازی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۳۴). و به قول مولانا:

پس به هر دوری ولیّی قایم است	تا قیامت آزمایش دایم است
پس امام حیّ قایم آن ولی است	خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راه جو	هم نهان و هم نشسته پیش رو

(مولوی، ۱۳۶۶: ۲۳۹-۲۳۸)

بنابراین اولیای خدا، برگزیدگان حقّ‌اند که در هر عصری برای دستگیری ابنای بشر، رخ می‌نمایند و هیچ زمانی نیست که از وجود آن رهبران روحانی خالی باشد. ولیّ حقّ آینه‌ی تمام‌نمای حقّ و مظهر، مظهر و مجلای صفات خدا بوده که گرچه هرگز از جنس حقّ و ذات حقّ نیستند اما به خاطر تصرفی که در نفوس دارند، مشابهت به حقّ دارند. مسّ وجود انسان از برکت اکسیر ولیّ خدا ماهیت طلا به خود می‌گیرد و به واسطه‌ی او، رذایل و صفات نفسانی و اوصاف حیوانی مبدلّ به صفات بشری و در نهایت به محامد و اوصاف الهی تبدیل می‌شود.

اولیای خدا تحت ولایت خداوند هستند چنان که گفته‌اند: "اولیائی تحت قبائی". به همین سبب آن‌ها مأموریت حفظ و حراست از حدود و ثغور آیین او را به عهده دارند و به پاس وفاداری به چنین عهد و میثاقی، خداوند، اولیای خاص خود را نیز از وساوس شیطان و شرّ اجانب، مصونیت می‌بخشد؛ یعنی این رابطه دو جانبه است به طوری که اولیای مقرب، اوامر الهی را اطاعت می‌کنند و خداوند هم حاجات و خواسته‌های آنان را اجابت می‌نماید.

عارفانی که به جهان‌بینی و اندیشه‌ی تشیّع نزدیک‌اند، معتقدند برترین و کامل‌ترین اولیای حقّ، امامان و اهل عصمت و طهارت‌اند که واسطه‌ی فیض و رحمت میان خداوند و جمیع مخلوقات‌اند. آنان حاملان فیض خدایند که زمینیان را از وجود خود بهره‌مند می‌کنند و از

طریق این اولیا، آفریده‌ها با حضرت حق ارتباط می‌یابند.

نیری به نقل از شیخ سید حیدر آملی در این باره می‌نویسد: «حضرت امیرالمؤمنین (ع) قطب دایره‌ی توحید و مرجع موحدان بوده که پس از ایشان این مقام الهی در فرزندان معصوم (ع) آن حضرت ظاهراً و باطناً موجود است» (نیری، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

حدیث و کاربرد آن در متون عرفانی

ادبیات منثور عرفانی، با مآثورات و روایات معصومین^(ع) امتزاج و پیوستگی عمیقی دارد و برای کسی که قصد تحقیق در این متون را دارد، لازم است که به این مآثورات اشراف و وقوف یابد. هر کدام از این متون صوفیانه در قرون مختلف، تعداد قابل توجهی از احادیث را اقتباس و یا تضمین نموده که این امر، موجب تبرک و تیمن آثارشان بدان احادیث شده است. از باب مثال، در اثر عرفانی کشف المحجوب ۱۳۴ حدیث، در رساله‌ی قشیریه ۴۲ حدیث و در کتاب تمهیدات، قریب به ۲۸۰ حدیث به کار رفته است. عارفان، علاوه بر این که متون منثور خود را به زیور منقولات می‌آراستند، به دلیل سیروسسلوک و تهذیب نفس خود، ذهن و زبان و ضمیرشان نیز با این منقولات عجین شده بود؛ به عبارتی مضامین و حقیقت سخنان معصومین^(ع) بر جهان‌بینی و ایدئولوژی آنان سایه افکنده تا بدان حد که روح آن سخنان مانند خون، در شریان حیاتی‌شان، جاری شده و ملکه‌ی اخلاقی آنان شده است.

بسیاری از این صوفیان، در خانقاه‌ها و مساجد، برای وعظ و ارشاد، خطابه و مجلس‌گویی داشتند و بازار تحدیث و تعلیم حدیث آنان داغ و زبان‌زد بوده و به مریدان خود نیز تعلیم می‌دادند. سیر و مطالعه در متون منثور عرفانی، نشان می‌دهد که بعضی از این مرویات به وفور در آثار عرفانی و کتب صوفیانه مورد استشهاد قرار گرفته است. این احادیث به کار گرفته شده، بیشتر مبنا و زیر بنای اعتقادی و فکری و جهان‌بینی آنان را تشکیل می‌داده و با مشرب و مذاق عارفانه‌ی آنان تناسب و قرابت داشته است.

البته صاحب‌نظران معتقدند که همه‌ی احادیث مورد استشهاد سلسله‌ی صوفیه، از صحت و وثاقت کافی برخوردار نبوده، بلکه برخی از آن‌ها ضعیف و مردود و از درجه‌ی اعتبار، اعتماد و وثاقت ساقط‌اند.

سهم ولایت پژوهی در مطالعات عرفانی

براساس آنچه که بدان اشاره شد، "ولایت" از محوری‌ترین مباحث دیانت و عرفان اسلامی

است به همین سبب از گذشته تا کنون دانشمندان مسلمان و عارفان فراوان بدین موضوع توجه نشان داده اند و بخش مهمی از پژوهش‌های عرفانی، درباره‌ی ولایت پژوهی است و آثار قابل توجهی در این خصوص خلق شده است. استاد محمد یوسف نیری، منابع ولایت پژوهی را به چهار قسم تقسیم نمودند:

«نخست قرآن مجید که تکیه‌گاه اصلی و منبع اولیه‌ی ولایت است. دوم روایات و اخبار فراوان که شرح و تفسیر آیات ولایت است. سوم کتاب‌هایی که محققان عارف یا حکمت پژوهان و مفسران نوشته‌اند و چهارم تجربه‌های عرفانی یا معارف شهودی صاحب‌دلان که سرچشمه‌ی زنده و کتابی بویا و گشوده است» (نیری، ۱۳۹۲: ۱۲۵).

جایگاه اولیاء در پیشگاه حضرت حق

اولیای خدا، بندگان رازدار و گنجینه‌های اسرار حق و حقایقی هستند که خداوند به وسیله وجود آنان بر عالم و آدم تجلی کرد. به برکت وجود آنان بود که طالبان راه، به معبود ازلی خود معرفت یافته و به توحید حقیقی راه یافتند.

هر که خواهد همنشینی با خدا تا نشیند در حضور اولیا
از حضور اولیا گر بگسلی تو هلاکی ز آنک جزء و بی گلی

(مولوی، ۱۳۶۶: ۳۰۲)

«و مصطفی علیه السلام گفته است که: پیوسته در میان آدمیان سیصد و اند کس باشند که قوام عالم بدیشان باشد و راحت و رحمت از آسمان بر زمینیان از برکت ایشان است (عبّادی، ۱۳۴۲: ۳۵).

خداوند اولیایش را به دوستی خاص خود برمی‌گزیند و از دشمنی و عداوت، نگاه‌شان می‌دارد، هم او آنان را دوست می‌دارد و هم آنان به او دوستی می‌ورزند.

«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (سوره‌ی مائده، آیه ۵۴): به تعبیری دیگر خداوند ولیّ مطلق ایشان است و آنان اولیای خاص آن ولیّ. این بندگان وارسته به جهت این که مورد عنایت و حمایت ولیّ خود هستند، هرگز در فراز و فرود زندگانی، دچار خوف و حزن نمی‌شوند، چون که تحت تصرف و ولایت حق‌اند. قال الله تعالی: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خُوفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (سوره‌ی یونس، آیه ۶۲).

هجویری در کتاب "کشف المحجوب" می‌نویسد که: پیامبر (ص) فرمودند از بندگان خداوند کسانی‌اند که پیامبران و شهیدان به حالشان غبطه می‌خورند. از حضرت ایشان سؤال شد که ای پیامبر آنان را برای ما توصیف فرمایید تا دوست‌شان بداریم. پیامبر (ص) فرمودند: آنان کسانی‌اند که به واسطه روح الله با هم دوستی کنند و دوستی‌شان برای مال و منال نیست. صورت‌های‌شان از نور و بر کرسی‌هایی از نور و روشنائی‌اند و نیز فرمودند: هر که یکی از اولیای مرا بیازارد، با من وارد جنگ شده است. اینان فرمانروایان مُلک خدایند و نشانه‌های بروز و ظهور فعل حق. کرامات خاصه‌ای به آنان عطا نموده، آفات و آسیب‌ها را از ایشان به دور و از پیروی هوای نفس‌شان برهانید. جز با حقّ انس و الفت نمی‌گیرند، همیشه پیش از ما بوده‌اند و هستند و تا روز قیامت نیز خواهند بود (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۱۸-۳۱۷).

اقسام اولیای خدا

شمس الدین محمد لاهیجی معتقد است اگر چه نبوت تشریحی ختم یافته ولی خداوند لطیف به لطف شامل خود، بندگان را از فیض ولایت که باطن نبوت است محروم نگردانیده و در هر دور و زمان، اولیا الله بوده‌اند و هستند و خواهند بود و مدار عالم به وجود شریف ایشان است.

از نظر لاهیجی، اولیای خداوند به چند قسم تقسیم می‌شوند: اقطاب و افراد و اوتاد و بُدَلَا و نُجَبَا و نُقَبَا. و آن واحد که بر دل «اسرافیل» است، «قطب الاقطاب» و «غوث اعظم» است و اعلا از جمع اولیا الله، مرتبه‌ی او است و مظهر باطن نبوت حضرت رسالت است علیه السلام؛ و «افراد» سه تنانند که به تجلّی فردیت، به واسطه‌ی حسن متابعت ختم محمدی متحقّق شده‌اند و از غایت کمال، خارج از دایره‌ی قطب الاقطاب‌اند؛ و «اوتاد» چهار تنانند که چهار رکن عالم برایشان قائم است؛ «بُدَلَا» هفت تنانند که ایشان را «أَمْنَا اللهُ» نیز می‌گویند؛ و «نُجَبَا» چهل تنانند که ایشان را «رجال الغیب» می‌نامند؛ و پست‌ترین از مراتب اولیا، مرتبه‌ی «نُقَبَا» است و ایشان سیصد تنانند و ایشان را «ابرار» می‌نامند. و این طوایف مذکوره، تا روز قیامت خواهند بود و هرگز عالم از این کاملان خالی نیست و بلا و عنا از خلق عالم به برکت ایشان دفع می‌گردد. در آفرینش، نظر الهی بر این جماعت است و باقی خلایق به طفیل ایشان مرحوم به وجودند (لاهیجی، ۱۳۸۸: ۲۳۹-۲۳۸).

نظر هجویری درباره تعداد اولیاء الله

هجویری نیز در "کشف المحجوب" صفت و عدد اولیا را شرح می‌دهد و می‌گوید: «از ایشان چهار هزارند که مکتومان‌اند و مر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود هم ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستورند، و اخبار بدین مورود است و سخن اولیا بدین ناطق ... اما آن‌چه اهل حلّ و عقدند و سرهنگان درگاه -جلّ جلاله- سیصدند که ایشان را اخیار خوانند، و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند، و هفت دیگر که ایشان را ابرار خوانند و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند، و سه دیگرند که مر ایشان را نقیب خوانند، و یکی که ورا قطب خوانند و غوث خوانند. و این جمله مر یکدیگر را بشناسند و اندر امور به اذن یکدیگر محتاج باشند. و بدین، اخبار مروی ناطق است و اهل سنت بر صحت آن مجتمع» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۲۱-۳۲۰).

نظر عزالدین نسفی درباره طبقات و تعداد اولیاء الله

عزیز الدین نسفی نیز در بیان طبقات اولیای مستور حقّ، می‌نویسد: بدان که اولیای خدا در عالم سیصد و پنجاه و شش کس‌اند، و این سیصد و پنجاه و شش کس همیشه در عالم بوده‌اند، چون از ایشان یکی از عالم می‌رود، یکی دیگر به جای وی می‌نشانند، تا از این سیصد و پنجاه و شش کس کم نشود. و این سیصد و پنجاه و شش کس همیشه مقیم درگاه خدای‌اند و ملازم حضرت وی‌اند. آرام ایشان به ذکر وی است، و دانش ایشان به مشاهده‌ی وی است، و ذوق ایشان به لقای وی است. و این سیصد و پنجاه و شش کس، طبقات دارند، شش طبقه‌اند: سیصد تنان، و چهل تنان، و هشت تنان، و پنج تنان، و سه تنان و یکی. این یکی قطب است و عالم به برکت وجود مبارک او برقرار است. چون وی از این عالم برود، و دیگری نباشد که به جای وی نشیند، عالم بر افتد (عزیز الدین نسفی، ۱۳۸۸: ۳۱۷).

نسفی در بیان چگونگی آنان معتقد است: «... این سیصد و پنجاه و شش کس در تمامت عالم منتشراند، تا برکه‌ی قدم و نظر ایشان به همه‌ی عالم برسد، اما مردم ایشان را نمی‌شناسند!» (اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری). و ایشان چنان زندگی نکنند که مردم ایشان را بشناسند، یعنی خود را به پارسایی و زاهدی و شیخی منسوب نکنند، به ظاهر هم چون دیگران باشند، و ظاهر خود را از دیگران ممتاز نگردانند، باطن ایشان از دیگران ممتاز باشد» (عزیز الدین نسفی، ۱۳۸۸: ۳۱۹-۳۱۸).

و عزّ الدّین کاشانی، با استناد به حدیث «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ»، این حدیث قدسی را در مقام فقر اولیای خدا، مورد استفاده قرار داده و بدین ترتیب به یکی دیگر از مختصات اولیای الهی اشاره می‌کند. او ضمن بیان طوایف فقراء، به یکی از اقسام آن‌ها اشاره می‌کند که آنان، ذات وجودی و هستی خود را نیز از آن خود نمی‌دانند و اصولاً خود را در تملک و تصرف خویشتن خویش نمی‌بینند. اینان در هر دو عالم هیچی از خود ندارند و این همان فقری است که پیامبر آن را مایه‌ی افتخار خود نامیده‌اند. «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ» (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

گفت ای زن تو زنی یا بو الحزن فقر فخر است و مرا بر سر مزن

(مولوی، ۱۳۶۶: ۱۱۶)

عزّ الدّین کاشانی اعتقاد دارد، چنین فقیری را در دو جهان فقط خداوند می‌شناسد چرا که این فقر، صفت اولیایی است که از دیدگان پنهان‌اند:

«... و این فقر است که بعضی از صوفیان و رای آن، هیچ مقام اثبات نکرده‌اند. و صاحب این فقر را در دو کون، هیچ کس نشناسد مگر حق سبحانه، چه خداوند عالم، غیور است، خواصّ اولیای خود را از نظر اغیار، مستور دارد تا غایتی که از نظر خود، مستور باشند. اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» (عزّ الدّین کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۷۸).

و همچنین عزّ الدّین در باره‌ی سبب پنهان از دیده بودن اولیای الهی وجهی زیبا بیان کرده که خداوند، اولیای خود را در حجاب عزّت خود پنهان داشته تا در منظر نااهلان قرار نگیرند. «و اما غیرت محبوب بر اطلاع غیر بر حال محبّ چنان بود که حال او را از نظر اغیار به حجاب عزّت و قباب غیرت خود مستور دارد تا جز نظر او بر وی نیاید» اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» و این غیرت مانند غیرت رجال است بر نساء» (همان، ۴۱۶).

اولیای الهی و موضوع ملامت

هجویری در "کشف المحجوب" حدیث قدسی: «أولیایی تحت قبائی (قبایی) لا یعرفهم غیری» را تحت عنوان اصطلاحی صوفیانه به نام باب الملامه ذکر کرده است.

گروهی از مشایخ طریقت، سلوک ملامتیه را پیشه کرده و بدان ملتزم شدند، چرا که آن شیوه را در خلوص و پیراستگی آینه‌ی جان و دل، مؤثر می‌دانستند. پیامبر (ص) که قبل از بعثت و رسیدن به مقام نبوت، نزد عام و خاص به نیک نامی شهرت داشت، پس از تلقی وحی

و رسالت، بر وی بسی کمان ملامت کشیده‌اند در حالی که خداوند به مؤمنان بشارت داد که از سرزنش ملامت‌گران خوفی به دل راه ندهند.

البته غیرت حق در آن است که اولیای خود را از ملاحظه‌ی نامحرمان و اغیار، مصون دارد، تا چشم ناهلان، بر جمال حال آنان نیفتد و حتی خداوند نیز تدبیری می‌کند، تا اولیایش، خویشین خویش را نیز نبینند تا مبدا به آفت خودبینی و تکبر دچار شوند.

هجویری اعتقاد دارد خداوند بنا بر حکمت بالغه‌اش، مردم را به ملامت اولیای خود می‌گمارد تا زبان به طعن و سرزنش آنان دراز نکنند. نفس لوامه را در نهاد این طایفه، تعبیه نموده تا در هر کاری ملامتشان کند که مبدا در عمل خوب خود، عجب و غرور ورزند. حتی خداوند کاری می‌کند که اعمالشان هر چند هم پسندیده باشد، مقبول خلق نیفتد تا از دام عجب و خودبینی، مصون بمانند (هجویری، ۱۳۸۴: ۸۶).

برداشت ما این است که این اولیای الهی که تحت قباء حق‌اند، در انجام اعمال خود، به خلوص نیت، صفای باطن و تطهیر آن، دوری از عجب و پرهیز از اشتهار و تمسک به سلوک ملامتیه اهتمام جدی داشتند؛ خداوند با این طایفه، چنان معامله‌ای کرده تا از انظار مردم بیفتند و حتی مذموم خلق قرار گیرند تا به تحقیر نفس اماره پردازند و از ریای در عمل و آفت اشتهار نجات یابند. و خداوند با این حدیث مخاطبشان قرار داده که: اولیایی تحت قبایی لا يعرفهم غیری. هجویری معتقد است: «... تا خلق عالم بدانند که مقبول ما مهجور خلق باشد و مقبول خلق مهجور ما. تا لاجرم ملامت خلق غذای دوستان حق است؛ از آنچه اندر آن آثار قبول است، و مشرب اولیای وی، که آن علامت قرب است و هم‌چنان که همه‌ی خلق به قبول خلق خرم باشند، ایشان به ردّ خلق خرم باشند» (همان، ۸۷).

مرتبہ اولیاء الله از دیدگاه عرفا

در مورد این که اولیا از منظر عرفا، کیانند، اهل معرفت اقوال گوناگونی را مطرح نمودند. سجّادی می‌نویسد: «نزد عرفا، اولیاء بعد از انبیاء‌اند که من عندالله، مؤید به حالات و مکاشفات گشته‌اند که باقی خلاق را دسترسی بدان نیست. لاجرم خواستند که احوال این طایفه را از دیده‌ی کوتاه نظران نااهل مخفی کنند و چون آنان اُمناء الله‌اند و نباید غیر اهل بر آن‌ها اطلاع یابد لذا به واسطه‌ی اصطلاحات رمزی، احکام الله را بیان می‌کنند» (سجّادی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۴۰).

در کتاب "مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه" از اولیای خدا، این چنین یاد شده که: «الاولیاء عرایسُ الله فی الارض» (عزّ الدّین کاشانی، ۱۳۸۸: ۴۱۶).

آن که گویند اولیا در گه بوند تا زچشم مردمان پنهان شوند
پیش خلق ایشان فراز صد که اند گام خود بر چرخ هفتم می نهند

(مولوی، ۱۳۶۶: ۵۹۳)

برخی از عارفان بنام در آثار محوری عرفانی خود، همه‌ی اهل ایمان را در زمره‌ی اولیای خدا می‌دانند.

«و نیز چنین گفتند که همه‌ی مؤمنان، اولیای خدایند چنان که خدای گفت عزّ و جلّ: و الله ولیّ الذّین آمنوا پس چون ایمان آورد از محلّ عداوت به محلّ ولایت آمد» (مستملی بخاری، ۱۳۸۷، ربع ۳: ۹۵۸).

خواجه عبدالله انصاری، در توصیف اولیا می‌نویسد: «... علامات اولیا سه چیز است: تواضع از بزرگ منشی و بزرگی حال و زهد اندر اندک و انصاف از قوت (انصاری، ۱۳۸۶: ۳۲۷).

در کتاب "فرهنگ معارف اسلامی" از اولیا، این چنین توصیفات آمده: «ثلاثُ خِصالٍ مِنْ صِفَةِ الاولیاء: اَلثِّقَةُ بِاللّهِ فِی كُلِّ شَیْءٍ وَ اَلْغِنِیْ بِهٖ عَنْ كُلِّ شَیْءٍ وَ الرَّجُوعُ اِلَیْهِ فِی كُلِّ شَیْءٍ»، و از ابن سالم پرسیدند که اولیای خدا به چه شناخته شوند؟ گفت: «بَلَطْفِ لِسَانِهِمْ وَ حُسْنِ اَخْلَاقِهِمْ وَ بَشَاشَةِ وُجُوهِهِمْ وَ سَخَاةِ اَنْفُسِهِمْ وَ قَلْبُهُ اِعْتِرَاضِهِمْ وَ قَبُولُ غُذْرٍ مِّنْ اِعْتَدَرَ اِلَيْهِمْ وَ تَمَامِ الشَّفَقَةِ عَلٰی جَمِیْعِ الخَلَائِقِ بِرُّهُمْ وَ فَاجِرِهِمْ» (سجّادی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۴۱-۳۴۰).

استاد فقید همایی در کتاب "مولوی‌نامه" برخی از اوصاف و مناقب اولیای خدا را بر می‌شمرد و معتقد است اگر سراسر عالم، از حرام پر گردد، این اولیا جز حلال خدا نمی‌خورند.

گر شود عالم پر از خون مال مال کی خورد بنده‌ی خدا آلا حلال

اینان از نیروی قدرت خلاقه‌ی الهی برخوردارند که می‌توانند تیر از کمان جسته یعنی اجل و قضای محتوم را از راه برگردانند و این نیرویی است که خداوند بدان‌ها عطا فرموده است.

اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز گرداند ز راه

این اولیا تا آن جا به مراتب قرب و وصل رسیدند که طاعت و عبادت عوام بر ایشان، گناه

است و مصداق این حدیث‌اند که: «حَسَنَاتُ الْاِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»

طاعت عامه، گناه خاصگان و صلت عامه، حجاب خاص دان

این خواص مردان خدا، گرد گناه نمی‌گردند و مرتکب خطا نمی‌شوند و به فرض این‌که
احیاناً مرتکب گناهی شدند چنان است که مرداری در بحر قلزم افتاده یا قطره‌ی پلییدی در
اقیانوس اطلس ریخته باشد؛ پیدا است که مثلاً به یک ماهی مرده، یا یک قطره‌ی خون، دریای
عظیم، آلوده و ناپاک نخواهد شد.

یکی از خصایص اولیا و برگزیدگان خدا این است که خوی الهی دارند؛ بر خلاف عامه‌ی
مردم که هیچ سلامی بی طمع نمی‌کنند و در هر عطایی، انتظار سود و عوض دارند، این اولیا،
نه اهل آز و طمع‌اند و نه توقع و چشم داشت سود و عوض دارند (همایی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۶۱-
۲۵۶).

نجم الدین رازی در کتاب "مرصاد العباد" بدون ذکر ترجمه‌ی حدیث، نگاهی متفاوت
بدان، معطوف داشته است. وی در بیان احتیاج به شیخ در تربیت انسان و سلوک راه، به حدیثی
از پیامبر (ص) استناد کرده که فرمود: «الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» به این معنا که پیر و شیخ
در میان قوم خود، مانند پیامبری در میان امت خویش است.

از بیان این نویسنده در شرح این حدیث می‌توان استنباط کرد که در طی طریق شریعت و
دستیابی به مراتب یقین، باید از ارشادات پیری روش ضمیر و صاحب ولایت که قدرت
تصرف در نفوس را دارد، اطاعت کرد و گرنه بیم گمراهی و ضلالت، هر آینه سالک طریقت را
با خطراتی مهلک، مواجه می‌سازد.

نجم الدین رازی، این دستگیری و ولایت را در اولیایی که تحت قباب حق‌اند، متبلور می-
داند. حضرت موسی (ع) با این‌که چندین سال همراهی شعیب نبی را اختیار کرده و به شرف
مکالمه‌ی با خدا دست یافته و پیشوای دوازده سبط بنی اسرائیل بود و کتاب "تورات" را از
مقام ربوبی، تلقی نمود، باز هم برای نیل به مراتب حق الیقین، ناچار از پیروی شخصی گمنام و
معلمی ناشناخته در میان مردم به نام «خضر نبی» بود (نجم الدین رازی، ۱۳۸۷: ۲۲۷-۲۲۶).

بنابراین در راه پر از خوف و خطر طریقت، بدون استمداد از رهبری خضری پی خجسته،
چیزی جز بیم هلاک، عاید سالک راه سلوک نخواهد شد.

«مفتون و مغرور و ممکور این راه کسی است که پندارد بادیه‌ی بی پایان کعبه‌ی وصال، به

سیر قدم بشری بی دلیل و بدرقه، قطع توان کرد» (نجم الدین رازی، ۱۳۸۷: ۲۲۷). این عارف واصل در جای دیگر از کتاب خود معتقد است مرید و سالک راه باید همواره، دل بر ولایت شیخ و پیر راه بسپارد تا تحت تصرف ولایت او قرار گیرد و با تأثیر پذیری از همّت والای شیخ راه، حالش دگرگون گردیده و هم‌چون تصرف مرغ در بیضه، به مرغی بدل گردد (همان، ۲۱۴). به این معنا که مسّ وجودش با کیمیای همّت شیخ راه‌دان، زر گردیده و به مدارج کامل تری دست یابد؛ به قول مولانا:

کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حيله و بی شرمی است

(مولوی، ۱۳۶۶: ۱۶)

کاملی گر خاک گیرد زر شور ناقص از زر بُرد خاکستر شود
چون قبول حق بود آن مرد راست دست او در کارها دست خداست

(همان، ۷۹)

ماحصل و عصاره‌ی سخن این نویسنده در این نکته است که شیخ کامل و پیر مراد که در زمین به دستگیری طالبان راه، همّت می‌گمارد و ره جویان را به مقصد و مقصود می‌رساند، از چشم مردم پنهان است و در سراپرده‌ی حضرت حق مستور. «شیخ حقیقی آن معنی است که در مقام عنایت در "مقعد صدق" در زیر قبه‌ی حق است، که اولیایی تحت قبایی «لا یعرفهم غیری»، نظر اغیار برو نیفتد.

مردان رهش زنده به جانی دگرند مرغان هواش زآشیانی دگرند
منگر تو بدین دیده بدیشان کایشان بیرون زدو کون در جهانی دگرند»

(نجم الدین رازی، ۱۳۸۷: ۲۴۲)

برداشت نگارندگان از شرح و بیان نجم الدین رازی در تأویل این حدیث قدسی به این موضوع مهم نیز مرتبط بوده که شیخ به اهمّیت «ولایت» به عنوان سنگ زیر بنا و بنیان تصوف و عرفان، پرداخته است و از طرفی به پیر، مرشد و خضر راه که در صدد ایجاد حالی معنوی و روحانی در خلق الله هستند و از انظار پنهانی‌اند، عنایت خاصی معطوف داشته است. اولیای خدا، از چشم و نظر اغیار، روی پوشیده‌اند ولی در عین گمنامی، سیمرخ کوه قاف-

اند. هر مرغی که لایق حضور در بارگاه حضرت سیمرغ نیست و هر مرغ مردار خوار که شایستگی نشستن بر دست سلطان را ندارد. اولیای خدا که تحت قباب اویند از فراز و نشیب‌ها، مواضع ظلمانی و مهالک و مخاوف راه گذشتند و صفات بشری و خصائص نکوهیده‌ی اخلاقی را در جغرافیای باطن خود محو کردند و به مقام اطمینان قلب رسیدند تا عنوان منشور «اولیایی تحت قبابی» را به خود اختصاص دادند.

«ای جان و جهان آن‌ها که ایشان را از برای منادمت مجلس انس و ملازمت مقام قرب آفریده‌اند، و اصحاب وصول و وصال‌اند و ارباب فضل و نوال، این‌جا در زیر قباب غیرت متواری‌اند که «اولیایی تحت قبابی لا یعرفهم غیری». ایشان بس شوریده حال و بشولیده مقالند، بس بی سر و سامان و بسی بی پر و بالند» (همان، ۳۷۹).

اولیای مستور

جلال الدین همایی در رابطه‌ی اولیای مستور و روی پوشیدگان درگاه قدس می‌نویسد: «اولیای مستور یعنی روی پوشیدگان و پرده‌نشینان حرم قدس الهی؛ و به قول حافظ «ساکنان حرم سترعفاف ملکوت» آن دسته از اولیای خدا و مردان حق‌اند که از انظار خلائق پنهان‌اند؛ و بر فرض که در میان خلق باشند و خدمتی به خلق کنند، کسی ایشان را نمی‌شناسد و به مقام و ریاست باطنی ایشان پی نمی‌برد؛ مگر آن که به ندرت اتفاقی بیفتد که به خواست خودشان و برای مصلحت الهی نه خودنمایی و فضل فروشی، گوشه‌ای از حجاب عزت و عظمت را بالا بزنند و جزوی از جواهر اسرار الهی را که در گنجینه‌ی درون ایشان نهفته است به کسی که محرم راز باشد نشان بدهند؛ اما اکثر اشخاص حتی انبیا و اقطاب مشایخ هدایت نیز طاقت تحمل اسرار آن طایفه را ندارند» (همایی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۳۶-۲۳۵).

این پرده‌نشینان صاحب‌دل، مأمور به اعلان و اظهار دعوت و ارشاد خود به طور علنی نیستند و بندگان مخلصی‌اند که جز از خدای متعال دست نیاز به سوی کسی دراز نمی‌کنند و متوقع اجر و پاداشی از خلق خدا در برابر اعمال پسندیده‌ی خود نیستند. همایی به نقل از مولوی تحت عنوان در بیان آن که رسول (ص) فرمود «إِنَّ لِلَّهِ أَوْلِيَاءَ أَخْفِيَاءَ» می‌نویسد:

قوم دیگر سخت پنهان می‌روند شهره‌ی خلقان ظاهر کی شوند

این همه دارند و چشم هیچ کس برنیفتد بر کیشان یک نفس
هم کرامتشان هم ایشان در حرم نامشان را نشنوند ابدال هم

و به نقل از امام محمد غزالی، حدیثی را متذکر می‌شوند که وصف الحال این اولیای مقرب است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَبْرَارَ الْأَتْقِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِنْ غَابُوا لَمْ يَفْتَقِدُوا وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يَعْرِفُوا؛ قُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهُدَى يَخْرُجُونَ مِنْ كُلِّ عِبْرَةٍ مُظْلِمَةٌ» استاد جلال الدین همایی باز هم درباره‌ی این اولیای مستور به اشعار پر نغز مولانا اشاره می‌کند:

صد هزاران پادشاهان و مهان سر فرازانند زان سوی جهان
نامشان از رشک خود پنهان بماند هر گدایی نامشان را برنخواند
رحمت و رضوان حق در هر زمان باد بر جان و روان پاکشان

(همان، ۳۳۴)

سالکان و مریدان، باید از اولیای حق، که به سلوک راه وقوف کامل دارند، متابعت نمایند. برخی از رهروان، بدون استمداد از پیران و اقطاب، و بدون دلیل واضح و برهان قاطع، پای در این وادی سهمناک گذاشتند و سرانجام جان باختند و به دیدار کعبه‌ی مقصود هم نرسیدند. البته این اولیای مقتدا، که طیب حاذق‌اند و شایستگی راهبری این راه را دارند، نادرند و چون کبریت احمر کمیاب؛ و اگر هم به ندرت یافت شوند مورد توجه و ملاحظه‌ی مردم نیستند. نجم الدین رازی معتقد است: خداوند به واسطه‌ی مدعیان دروغ‌گو، پرده‌ی عزت و غیرت خود را به روی اولیایش می‌پوشاند تا از نظر اغیار مستور بمانند.

«و مع هذا از غیرتی که حق را بر خاصگان خویش است، تُتَّقَى عِزَّتْ به واسطه‌ی مدعیان کذاب که در این عصر، خود را چون کابلی ناک ده به طیبی حاذق فرا می‌نمایند، به روی خواصّ خویش فرو گذاشته است و مدعی را قبه‌ی غیرت صاحب معنی گردانیده، تا از نظر نامحرمان این حدیث محفوظ مانند که «اولیایی تحت قبایی ...» (نجم الدین رازی، ۱۳۸۷: ۵۴۳).

مولانا در دفتر سوم مثنوی، این طایفه از اولیای خدا را به سبکی بسیار زیبا، معرفی کرده که:

يعرفون الانبياء اضعادهم مثل ما لایشبه اولادهم

هم‌چو فرزندان خود داندشان منکران با صد دلیل و صد نشان
 لیک از رشک و حسد پنهان کنند خویشان را بر ندانم، می‌زنند
 پس چو یعرف گفت، چون جای دگر گفت لا یعرفهم غیری فذر
 انهم تحت قبایی کامنون جز که یزدانشان نداند آزمون

(مولوی، ۱۳۶۶: ۵۶۴)

عزیز الدین نسفی در مورد این اولیای مستور حق، سخنانی روح نواز دارد و می‌نویسد: «... یعنی سالکان بعد از تمامی سلوک بر دو قسم می‌شوند: یک قسمت صحبت اختیاری و باقی عمر را در عشرت به صحبت می‌گذرانند و راحت و جمعیت خود را در این می‌یابند و این‌ها مظهر جمال بسیطاند و صورت روحانیون ... و یک قسم دیگر عزلت اختیار می‌کنند و باقی عمر در خلوات و عزلت می‌گذرانند و این‌ها مظهر جلال‌اند و صورت کربوبیان؛ و مراد از: «اولیایی تحت قبایی ... ، ایشان‌اند» (نسفی، ۱۳۸۶: ۱۲۱)

مراد از اولیای تحت قباب و مراد از قباب

در تفسیر این کلام که اولیای قبه‌ی حق کدام‌اند و مقصود و مراد از «قباب» کدام است، شمس الدین افلاکی در "مناقب العارفین" می‌نویسد: «... هم‌چنان منقول است که روزی حضرت ولد قدس الله سره العزیز فرمود که: از حضرت پدرم سؤال کردم که تفسیر این کلام که: «اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» چه‌گونه است؟ مقصود از «قباب» قوالب ایشان است، یا اخلاق ذمیمه؟ فرمود که بهاء‌الدین! آن نیز هست؛ اما مراد از «قباب» خوی‌های ایشان است، چه بعضی اولیاء را در ظاهر حرص چیزها باشد، و بعضی را اسفار و تفرج خوش آید؛ باز بعضی مشغول شوند به شاهدبازی، بعضی را تجارت خوش آید، و بعضی به تحصیل علوم رغبت کنند و بعضی به اکتساب اسباب مایل شوند، ایاً ما کان و یُمكنُ که بعضی برخلاف شرایع انبیا کارها کنند که مردم را ناپسند آید و در تحت آن قبه‌ها پنهان بمانند و از آفت شهرت گریخته در راحت خمول خمول مکاره باشند تا عوام بلکه خواص آن جماعت را ندانند و بر حالشان مطلع نشوند که انّ لله تعالی اولیاء اخفیاء» (افلاکی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۹۲).

دیدگاه عین القضاة همدانی با دیگران قدری متفاوت‌تر به نظر می‌رسد. وی اعتقاد دارد که خدای متعال، خلق عالم را سه‌گونه آفریده است: گروه نخست آنان‌اند که به صورت آدم‌اند اما

در حقیقت از معنی و گوهر آدمی تهی‌اند؛ و به تعبیر قرآن از چارپایان نیز پست‌ترند. این گروه، در دنیای خود نیز دوزخی بودند و فرو رفته در حجاب معرفت حق و در رستاخیز نیز از مشاهده‌ی جمال و جلال حق محروم‌اند.

گروه دوم، هم از نظر شکل ظاهری آدم‌اند و هم حقیقت آدم را در روح خود دارا هستند چرا که از منظر قرآن، مورد احترام و اکرام‌اند؛ «و لقد کَرَّمنا بنی آدم و حملنا هم فی البرّ و البحر». خداوند گوهر نفیس روح را در وجودشان به ودیعه نهاده که از نظر قیمت، قابل ارزیابی نیست، و این همان روح قدسی است در پیکره‌ی آدمی «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» این گروه در دنیا آراسته به زیور حقیقت‌اند و معرفت و در قیامت نیز از موهبت مشاهده‌ی حق و قرب و وصل برخوردارند (عین القضاة همدانی، ۱۳۸۹: ۴۲-۳۹).

عین القضاة همدانی، گروه سوم را تجسّم عینی و مصداق حقیقی حدیث قدسی «اولیایی تحت قبایی ...» می‌داند که به مرتبه‌ی علم الیقین رسیدند. شرح ماجرای این طایفه در عبارت نمی‌گنجد و افهام و اندیشه‌های مردم عادی، گنجایش بار معرفت و معنویت آنان را ندارد. «اما قسم سوم طایفه‌ای باشند که به لبّ دین رسیده باشند و حقیقت یقین چشیده و در حمایت غیرت الهی باشند که «اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» (همان، ۴۲). این سلسله‌ی پرده نشین، خود را از نظر نامحرمان، پنهان نگه می‌داشتند و کسی را نمی‌شناختند و دیگران نیز از شناخت احوال آنان عاجز بودند.

«ابراهیم ادهم رحمه الله علیه را که آفتابی پنهان بود و در هیچ مرحله، چند روز یک جا نبود از بیم آن که او را کسی بشناسد ... کسی که در حال حیات، در اشتها خود کوشیده است او بعد از ممات چنان می‌شود که نام او مندرس می‌گردد و آن که در حال حیات در خمول خود کوشیده است او بعد از ممات، چنان می‌شود که مشهور همه‌ی جهان می‌گردد «فَطُوبَى لِمَنْ لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ» (نخشبی، ۱۳۸۲: ۷۳-۷۲).

فرید الدّین عطار نیشابوری، در ذکر مناقب، احوال و مراتب معنوی اوّس قرنی، که به قول پیامبر (ص) بهترین تابعین در نیکی کردن به مردم بود، به این حدیث قدسی اشاره نموده است. جلالت شأن اوّس قرنی نزد پیامبر به قدری بود که روی به سمت یمن می‌نمود و می‌گفت: «أَنْتِ لَأَجَلُ نَفْسِ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ، یعنی: نسیم رحمت از جانب یمن می‌یابم. و باز خواجه‌ی انبیا گفت -علیه السلام- که: فردای قیامت حقّ -تعالی- هفتاد هزار فرشته را بیافریند در صورت اوّس، تا اوّس را در میان ایشان به عرصات برآورند، و به بهشت روّک تا هیچ

آفریده آلا ماشاء الله واقف نگردد که در آن میان، اویس کدام است، که چون در سرای دنیا حق را در زیر قبه‌ی تواری عبادت می‌کرد؛ و خویش را از خلق دور می‌داشت، تا در آخرت نیز از چشم اغیار، محفوظ ماند که: «اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» (عطار، ۱۳۸۷: ۱۴).

آنچه از دیدگاه‌های طرح شده در مورد مفاد و مضمون این حدیث به دست می‌آید، این است که اولیای خدا، سلامت نفس و سعادت دنیاوی و اخروی خود را در تنهایی و انزوا گزیدن از خلق می‌دانستند. آنان، تجرید و تفرّد از غیر حق و دور بودن از مردم را برای تصفیه-ی نفس و پرهیز از هواجس نفسانی و نیل به اخلاص در عمل، لازم می‌دانستند. نکته‌ی حائز اهمیت این است که این بندگان مخلص، حتی ممکن است در میان اوباش و افراد عادی نیز پیدا شوند. از سرزنش ملامت گران خوفی نداشته و روابط خود را با خدای خود، کتمان می‌کردند تا به مراتب بلند اخلاص دست یابند. نه کار پسندیده و مطلوب خود را فاش می‌کردند و نه رفتار ناپسند خود را پنهان.

صفات ولیّ

حدیث قدسی: «أَلَا بِي فَافْرَحُوا وَبِذِكْرِي تَتَغَمَّوْا» (سمعانی، ۱۳۸۹: ۱۳۱، ۱۵۴، ۳۰۵) یعنی: با یاد من شاد شوید و با یاد من نغمه بسرایید.

از مطالعه و دقت نظر در کتاب "رُوح الأرواح" که با ظرافت طبع و لطافت بیان به این حدیث قدسی، پرداخته است، این استنباط و برداشت حاصل می‌شود که: اولیای خاصّ خدا و ساکنان حرم و پرده‌نشینان بارگاه جمال و جلال حقّ، مستان الهی، عاشقان پاکدل و غواصان دریای عالم غیب، مجاهدان ریاضت کش و سلاطین درویش صفت با تسلیم در مقابل اراده‌ی باری تعالی، اوصاف حیوانی و بشری را در وجود خود می‌رانند و به اوصاف پسندیده‌ی خداوند متّصف شدند: آنان از آرزوهای فانی و تعلّقات زودگذر دنیاوی دست کشیدند و به مشاهده‌ی زیبایی‌های جاودان عالم باقی، چشم دوختند و این مشاهده‌ی جمال و جلال خداوند، آنان را به لذت فرح و سرور حقّ کشانده است.

«... و لباس افلاس و گلیم تسلیم از دست پیر اخلاص در زاویه‌ی اختصاص پوشیده‌اند و در خرابات محو صفات و نفی آفات و محق فانیات از دست ساقی باقی بر مشاهده‌ی باقیات، قدح فرح کشیده‌اند که: أَلَا بِي فَافْرَحُوا» (سمعانی، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

سمعانی در صفحه‌ی ۱۵۴ همین کتاب، از خطاب پروردگار متعال به جسم و جان انسان،

یاد کرده که: «ای قوالب! من خدایم، ای قلوب! من دوستم؛ ای قوالب! شما آن من اید، ای قلوب! من آن شما؛ ای قوالب در طرب باشید که ربوبیت از عبودیت، این تقاضا می‌کند، ای قلوب در طرب باشید الا بی فافرحوا و بذکری تنعموا» (همان، ۱۵۴).

شهاب الدین سمعانی مجدداً در صفحه‌ی ۳۰۵ کتاب "روح الأرواح"، با بیانی لطیف و نغز، بنده‌اش را خطاب می‌کند که ای کسی که در انتظار لطف و عنایت مایی و محبوب غیبی ما را به نظاره نشستی! به وجود من شادمانی کنی. الا بی فافرحوا. ای بنده‌ی من! مگر پیک شادی و سرور، بر مسند دل تو تکیه نزده و اسرار ما در خلوت گاه دل تو جای نگرفت، مگر نیکی‌های ما، لطف خود را به جان شما، نشان نداده؟ خداوند، در عطای این فرح، نمایاندن اسرار خود و نیکی به جان بندگان، هیچ دریغی و تأخیری روا نداشت. این الطاف، همه حقیقت بهشت بودند که باری تعالی در این دنیا، به تعجیل به انسان عطا نمود، اما ظاهر بهشت را به آخرت موکول کرد همان‌گونه که حقیقتش را در این دنیا مقدم داشت، زیرا دل‌های آزادگان، تحمل انتظار را بر نمی‌تابند. بنابراین فرح و سرور دل‌ها به خاطر یاد خداوند است (همان، ۳۰۵).

تهی کردن حریم دل از وساوس شیطان و شواغل دنیاوی و غلبه‌ی محبت و شوق بر دل و حضور هیبت حضرت حق، زمینه را برای وزیدن نسیم ذکر مهیا می‌کند. آنچه عارف ذاکر را از برکت ذکر محروم می‌کند، غفلت است؛ چون گفته‌اند هر طایفه‌ای توبه‌ای خاص دارند ولی توبه‌ی عارفان، از غفلت است.

بنابراین اگر ذکر دل، نصیب ذاکر گردد، حاصل آن خرمی و تنعمی است که در حدیث قدسی بدان اشاره شده است. وقتی ذاکر از نفس خود فانی شود و از عشق برخوردار گردد، حالی بدو دست می‌دهد که سرشار از انبساط و فرح است.

سید محمد بخاری می‌نویسد: «و در احوال ذکر تفاوت بسیار افتد به حسب تفاوت احوال و صفات ذاکران، و قوت و ضعف دل ایشان و غلبه‌ی محبت و شوق و هیبت، و قلت آن. و چندان که ذاکر را انس یا هیبت بر دل غالب تر بود وجد وی قوی تر و ثابت تر بود، ذوق و لذت بیشتر یابد» (بخاری، ۱۳۶۴: ۱۸۸).

خداوند متعال در آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۸): بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که این، از تمام آنچه گردآوری کرده‌اند، بهتر است.

بنابراین شادی‌های دنیاوی، اگر چه مطلوب و مورد تأکید اولیا و اهل شریعت است اما نباید بدان‌ها دل بست چرا که پایدار نیستند.

ابو نعیم اصبهانی در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی مذکور می‌نویسد: « به خدا سوگند هرگز شاد نمی‌شویم تا این که دوای قرآن را برای شفای درد قلبمان به کار بگیریم » (ابو نعیم اصبهانی، بی‌تا، ج ۷: ۷۱).

الطاف الهی به ولی

شمس الدین افلاکی در "مناقب العارفين" در ضمن نقل حکایتی به این حدیث قدسی: «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»: اشیاء را برای تو آفریدم و تو را برای خود آفریدم، استشهد نموده و معتقد است اولیای خ دا را نزد خداوند قرب و منزلتی است که مردم برای اجابت حاجات خود از جمله نزولات آسمانی بدان‌ها متوسل می‌شوند. ایشان در تفسیری کوتاه به این حدیث پرداخته که ماحصل آن چنین است: اهل ایمان و یقین بر این باورند که خداوند گاهی وقت‌ها، بنابر مصالحی، عظمت و قدرت بی‌نهایت خود را از طریق اولیا و پیامبرانش که مظاهر و محل تجلی قدرت او در زمین‌اند، به مردم می‌نمایاند تا مردم با عقل و خرد خویش، یقین کنند که این اولیا محبوب و دوست خدایند و هر چه خدا در زمین، نعمت آفرید و اسباب معیشت را فراهم نمود به خاطر وجود آنان و برای تأمین زندگی و ترقی و تعالی این طایفه بوده است. مراد و منظور، معرفی عظمت و جلالت شأن آنان است. افلاکی اعتقاد دارد گفتار و کردار سلسله‌ی اولیا، همان گفتار و کردار خداوند است؛ دوستان و محبان این اولیا، دوستان حق‌اند و دشمنانشان دشمنان حق (شمس الدین افلاکی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۷۲-۸۷۱).

ماحصل تفسیر شمس الدین افلاکی در این نکات می‌گنجد: نخست این که هدف وی از ذکر این حدیث، این بوده که خداوند اولیای خود را به عنوان مظاهر و جلوه‌ی قدرت خود به مردم بشناساند. دوم این که رابطه محبی و محبوبی میان خدا و اولیایش در این حدیث کاملاً مشهود بوده که در حدیث قدسی «قرب نوافل» بدان خواهیم پرداخت. سوم این که از مفاد حدیث مستفاد می‌شود که آن چه را خداوند آفرید و بدان لباس حیات بخشید همه برای اولیای خود بود. مولانا نیز می‌گوید:

هر شکار و هر کراماتی که هست از برای بندگان آن شه است

نیست شه را طمع بهر خلق ساخت این همه دولت خنک آنکو شناخت
آنکه دولت آفرید و دو سرا ملک دولت‌ها چه کار آید ورا

(مولوی، ۱۳۶۶: ۱۵۵)

تاویل برخی از احادیث قدسی در باب ولایت در متون عرفانی

در برخی از متن‌های عرفانی برخی از احادیث قدسی را به گونه‌ای شرح و تاویل کرده‌اند که پیوندی با موضوع ولایت یافته است در زیر چند نمونه از آن‌ها ذکر می‌شود:

حدیث قدسی: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»: این حدیث قدسی از احادیث مشهور در کتب و آثار ادبی و عرفانی است. در متون نثر عرفانی چون، "مرصاد العباد"، "عوارف المعارف"، "معارف سلطان ولد"، "مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه" و "مناقب العارفین" مورد استفاده قرار گرفته است. مرحوم استاد فروزانفر ترجمه‌ی آن را چنین آورده که: (خداوند فرمود ای محمد): اگر به خاطر تو نبود جهان را نمی‌آفریدم (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۴۸۴).

عین القضاة همدانی در "تمهیدات"، حدیث قدسی «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْكَوْنِینَ» را نعت و وصف این طایفه از مخلوقات که همان اولیای خدا هستند، می‌داند و معتقد است: «برادرِ سید باشند و نعتِ «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْكَوْنِینَ» دارند. اگر وجود او با این طایفه نبودی، موجودات و مخلوقات، خود متصوّر و متبیین نشدی» (عین القضاة همدانی، ۱۳۸۹: ۴۳).

حدیث قدسی: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي [السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ] وَإِنْ مَا يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» این حدیث قدسی در متون منثور عرفانی، "عوارف المعارف"، "مرصاد العباد"، "مرموزات اسدی"، "رُوح الأرواح"، "سلطان ولد" و "کاشف الأسرار" مورد استفاده قرار گرفته است که به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت. برخی از این متون، به ترجمه‌ی آن مبادرت کرده و برخی نیز بدان اهتمام نداشتند.

استاد فروزانفر، در ترجمه‌ی آن آورده که: زمین و آسمان من، گنجایش جای دادن مرا در خود ندارند، اما قلب بنده‌ی مؤمن من، چنین گنجایشی را دارد» (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۱۴).

خداوند، به خاطر اولیای خود، که زیر سقف و گنبدهای خاص او به سر می‌برند و کسی جز او، آن‌ها را نمی‌شناسد، آفرینش دو عالم را رقم زد. البته اگر نفس قدسی، و روح محمدی (ص) در کالبد این طایفه، دمیده نمی‌شد، و آنان از جام شراب حقیقت محمدی، جرعه‌ای نمی‌نوشیدند، هستی و مظاهر و ظواهر آن، تعین و تحقق نمی‌یافت. به همین خاطر است که

عشق ورزیدن به خداوند، بدون دوستی و محبت به پیامبرش، ابتر و بی نتیجه است. از منظر عین القضاة همدانی، حدیث «أولئك لما خلقت الكونين»، نعت خواجهی دو عالم و نعت و منقبت اولیایش که ضمیرشان از آفتاب، نورانی تر است، نیز، می باشد. گرچه آنان پیغامبر نیستند، اما خداوند آنها را از موهبت کرامات برخوردار کرده است. این اولیا، چنان منزلتی را دارا هستند که پیامبران و شهیدانش به حال روحانی آنان، غبطه می خورند (همان، ۴۴-۴۵).

حدیث قدسی: «من أذى لي ولياً فقد استحلَّ مُحاربتي» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۱۹): آن که یکی از اولیای مرا بیازارد، در حقیقت جنگ با من را حلال پنداشته است.

هجویری در کتاب "کشف المحجوب" که از امهات متون مشهور عرفانی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است در تقریب مفاد این حدیث به مخاطبین، از باب تیمن و تبرک به آیاتی از قرآن مجید در مورد اولیای خدا، استشهاد جسته است: «إلا إنَّ أولياءَ الله لا خوفٌ عليهم ولا هم يحزنون» (سوره یونس، آیه ۶۲).

یا: «الله وليّ الذين آمنوا ...» (سوره البقره، آیه ۲۵۷).

عارفان در تبیین افکار و اندیشه های خود، به قرآن و احادیث، بسیار استناد می کنند چرا که بنای جهان بینی خود را بر آن دو استوار کرده اند.

در ابتداء در بیان اوصاف اولیای خدا به سخنانی از پیامبر (ص) اشاره می کند که فرمود: از میان بندگان خدا، کسانی اند که پیامبران و شهیدان به حال آنان غبطه می خورند. در زمانی که مردم از حوادث می ترسند، آنان ترسی به دل راه نمی دهند و آن گاه که دچار حزن و اندوه می شوند، آنان اندوهگین نمی گردند (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۱۹).

هجویری در کتاب "کشف المحجوب"، مراد از این حدیث الهی را بیان می کند که: «و مراد از این آن است تا بدانی خدای عزّوجلّ را اولیاست که ایشان را به دوستی و ولایت مخصوص گردانیده است و والیان ملک وی اند که برگزیدشان و نشانه ی اظهار فضل خود گردانیده و به انواع کرامات مخصوص گردانیده و آفات طبیعی را از ایشان پاک کرده و از متابعت نفسشان برهانیده ...» (همان، ۳۲۰-۳۱۹).

اولیای حق، واسطه ی فیض و حلقه ی اتصال میان اهل زمین و اهل آسمان اند.

آنان در همه ی ادوار زمان بوده و تا قیام قیامت در میان مردم به دستگیری از آنان می پردازند. چون از هوای نفس تبعیت نکرده اند پس به برکت وجود آنان است که آسمان باران

خود را از اهلش دریغ نمی‌دارد و به همت بلند آنان است که مسلمانان بر اهل کفر نصرت می‌یابند. بندگانی این چنین که دلیل و راهنمای مردم به صراط مستقیم‌اند، و از فنا به مقام بقای الهی رسیده‌اند و صفات بشری را در وجود خود به صفات الهی تبدیل کرده‌اند، خداوند آنان را به دوستی خود برگزیده است. به همین خاطر هر که با این طایفه، که آینه‌ی صفات حق‌آند به دشمنی برخاست با خدای آنان به خصومت پرداخته و اعلان جنگ نموده است.

سلسله جنبان ولایت

بر اعتقاد بسیاری از بزرگان تصوف و عرفان سلسله جنبان ولایت و سر سلسله‌ی اولیای خدا، حضرت علی (ع) است که آینه‌ی جمال نمای حق و مرآت تمام صفات و اسماء الهی است. دوستی با او دوستی با خدا و دشمنی با او، دشمنی با خدا است. پرداختن بدین موضوع به دراز آهنگی سخن می‌انجامد و خود نیازمند پژوهشی دیگر است اما در این جا بر مبنای مشکین کردن ختام و پایان سخن، بدان اشاره می‌شود. شاید یکی از زیباترین تعبیرها در این باره، ابیات زیر از جناب مولوی است. وی بر اساس این نظر چنین سروده است:

زیمن سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست	ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنک آزادت کند	بند رقیّت ز پایت بر کند

(مولوی، ۱۳۶۶: ۱۲۶۵)

نتیجه گیری

"ولایت" و "ولی" از محوری ترین و اساسی ترین واژه ها و اصطلاحات فرهنگ اسلامی بویژه عرفان شیعی است. از قدیمی ترین متون اسلامی تا متاخرترین آن ها، به این موضوع پرداخته اند. رویکرد فراوان و توجه همه ی دانشمندان اسلامی و عارفان به این مقوله به سبب توجهی است که بدین موضوع در قرآن کریم شده است و به تبع آن در گفتار حضرت پیامبر اسلام (ص) صورت پذیرفته است. از مجموع بررسی های انجام شده در این پژوهش نتایج فراوانی به دست آمده است که مهمترین آن ها به شرح زیر است:

یکی از مهمترین آبخورهای اندیشه های عرفانی و عرفای اسلامی بعد از کلام الله مجید ، بی تردید احادیث و به ویژه احادیث قدسی است .

به نظر می رسد از احادیث قدسی که در متون منثور و منظوم عرفانی بسامد و کاربرد بیشتری را به خود اختصاص داده اند ؛ حدیث قرب نوافل، کنز مخفی و حدیث انا عند المنکسرۃ قلوبهم و اولیائی تحت قبائی شایان یاد است . در این مقاله بیشتر به باز تاب حدیث " اولیائی تحت قبائی " در متن های منثور فارسی پرداخته ایم .

این احادیث، در حقیقت احادیثی اند که با مشرب و مذاق فکری و اعتقادی صوفیان و عارفان، مطابقت و موافقت بیشتری داشته و آنان اصول اصلی مکتب و مشرب عرفانی خود را از این احادیث اخذ کردند.

هجویری که از پیشگامان عرفان اسلامی به شمار می آید، در "کشف المحجوب" از ولایت به عنوان «قاعده و اساس طریقت و تصوف و معرفت» یاد کرده است (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۱۷). همچنین برداشت نگارندگان از شرح و بیان نجم الدین رازی در تأویل حدیث قدسی: اولیایی تحت قبایی، این است که شیخ به اهمیت «ولایت» به عنوان سنگ زیر بنا و بنیان تصوف و عرفان، معتقد بوده است .

بر اساس شواهدی که در متن مقاله آورده شد ، جناب مولوی حدیث اولیایی تحت قبایی را بارها مورد استفاده و استناد خود قرار داده است .

برخی از عرفاء از جمله صاحب کشف المحجوب، پیوندی بین اولیاء الله و مساله ی " ملامت " ایجاد کرده اند وی حدیث قدسی: «اولیایی تحت قبائی (قبایی) لا یعرفهم غیری» را تحت عنوان اصطلاحی صوفیانه به نام " باب الملامه " ذکر کرده است.

موضوع ولایت و اولیاء الله در متون منظوم و بویژه منثور عرفانی باز تاب گسترده ای دارد و تقریباً هیچ متن عرفانی را نمی توان یافت که بدین مقوله اصلی به تفصیل یا به اشاره نپرداخته باشند.

درباره " ولی " و تعداد آن ها مباحث گسترده ای در متون عرفانی منثور به چشم می خورد که گاهی تفاوت هایی نیز در نظر صاحبان آثار دیده می شود . برخی از عارفان بنام در آثار محوری عرفانی خود، همه ی اهل ایمان را در زمره ی اولیای خدا می دانند. «و نیز چنین گفتند که همه ی مؤمنان، اولیای خدای اند چنان که خدای گفت عزّ و جلّ: و الله ولیّ الذین آمنوا ... پس چون ایمان آورد از محلّ عداوت به محلّ ولایت آمد» (مستملی بخاری، ۱۳۸۷، ربع ۳: ۹۵۸).

خواجه عبدالله انصاری، در توصیف اولیا می‌نویسد: «... علامات اولیا سه چیز است: تواضع از بزرگ منشی و بزرگی حال و زهد اندر اندک و انصاف از قُوت (انصاری، ۱۳۸۶: ۳۲۷).
بر اعتقاد بسیاری از بزرگان تصوف و عرفان سلسله جنبان ولایت و سر سلسله‌ی اولیای خدا، حضرت علی (ع) است که آئینه‌ی جمال نمای حقّ و مرآت تمام صفات و اسماء الهی است. دوستی با او دوستی با خدا و دشمنی با او، دشمنی با خداست. یکی از زیباترین تعبیرها در این باره، ابیات زیر از جناب مولوی است. وی بر اساس این نظر چنین سروده است:

نام خود و آن علی مولا نهاد	...زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عمّ من علی مولای اوست	گفت هر کور را منم مولا و دوست
بند رقیّت ز پایت بر کند	کیست مولا آنک آزادت کند

(مولوی، ۱۳۶۶: ۱۲۶۵)

و:

پس به هر دوری ولیّی قایم است تا قیامت آزمایش دایم است

(مولوی، ۱۳۶۶: ۲۳۸)

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابو نعیم اصبهانی (بی تا). *حلیه الأولیا و طبقات الاصفیا*. تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، ناشر: دار امّ القری، قاهره، چاپ اول.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۶). *طبقات الصوفیه*. مقابله و تصحیح: محمّد سرور مولائی، تهران: توس، چاپ دوم.
- بخاری، محمّد (۱۳۶۴). *مناهج الطالبین و مسالك الصادقین*. به اهتمام: نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی، چاپ اول.
- راغب اصفهانی (۱۳۷۶ ه ش). *المفردات فی غریب القرآن*. تهران: مرتضوی.
- ----- (۱۳۷۶). *معجم مفردات الفاظ قرآن*. تحقیق: ندیم مرعشلی، تهران: انتشارات مرتضوی،
- سجّادی، جعفر (۱۳۷۳). *فرهنگ معارف اسلامی*. تهران: انتشارات کومش، چاپ سوم.
- شمس الدّین افلاکی (۱۳۸۵). *مناقب العارفین*. به کوشش: تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب، چاپ چهارم.
- شهاب الدّین سمعانی (۱۳۸۹). *روح الأرواح فی شرح اسماء الملک الفّتاح*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- صدری نیا، باقر (۱۳۸۸). *فرهنگ مأثورات متون عرفانی*. تهران: انتشارات سخن.
- عبّادی، اردشیر (۱۳۴۲). *التصفیة فی احوال المتصوّفة*. تصحیح: غلام حسین یوسفی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- عزّ الدّین کاشانی (۱۳۸۸). *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*. با تصحیح و مقدمه: جلال الدّین همایی، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دهم.
- عزیزالدین نسفی (۱۳۸۸). *الانسان الکامل*. تصحیح: ماریژان موله. تهران: انتشارات طهوری.
- عطّار، فرید الدّین محمّد (۱۳۸۷). *تذکره الاولیاء*. انتشارات جمهوری، چاپ اول.
- عین القضاة همدانی (۱۳۸۹). *تمهیدات*. ناشر: تهران، منوچهری، چاپ هشتم.
- فروزانفر، بدیع الزّمان (۱۳۸۵). *احادیث و قصص مثنوی*. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر

- کبیر، یحیی (۱۳۸۶). *عرفان و معرفت قدسی*. انتشارات: مطبوعات دینی
- کلینی رازی (۱۳۸۱). *اصول کافی*. انتشارات طبع اسلامیة.
- گوهرین، صادق (۱۳۸۸). *شرح اصطلاحات تصوف*. تهران: انتشارات زوار، چاپ اول.
- لاهیجی، شمس الدین محمد (۱۳۸۸). *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: انتشارات زوار، چاپ هشتم.
- مستملی بخاری (۱۳۸۷). *شرح التعرّف لمذهب التصوف*. با مقدمه و تصحیح و تحشیه: محمد روشن، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- مولوی، جلال الدین (۱۳۶۶). *مثنوی معنوی*. به سعی: رینولد نیکلسون، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر.
- نجم الدین رازی (۱۳۸۷). *مرصاد العباد*. به اهتمام: محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سیزدهم.
- نخشبی، ضیاءالدین (۱۳۸۲). *سلک السلوک*، تصحیح غلامعلی آریا، تهران: انتشارات زوار.
- نبیری، محمد یوسف (۱۳۹۲). *نرگس عاشقان*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ اول.
- هجویری (۱۳۸۴). *کشف المحجوب*. تصحیح: محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
- همایی، جلال الدین (۱۳۸۵). *مولوی نامه*. مؤسسه‌ی نشر هُما، چاپ دهم.

